

امثال

طلب و دین و پابندانی (ضمانت) در آینه زبانزدها و امثال

محمد مهدی حسنی

قرض خدا و قرض خلایق به گردنم آیا ادای قرض کنم یا ادای فرض

(عبید)

۱۰۳

از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، در این زمان پر از گرانی و تورم، بی گمان چرخ اعاشه مردم طوری می چرخد که سر سال چیزی برای خمس دادن نمی ماند، تا مجبور به دست گردانی شوند. و سیر کردن شکم خود و عائله، حکم زین کردن گربه را دارد. بنابراین در این گیرودار برای بسیاری از عائله مندان، استقراض، فتحی بزرگ و در یک کلام، پر جبرئیل است به ویژه برای امثال راقم بازنشسته، که چندرقاز و صنار سه شاهی حقوق صندوق حمایت از وکلا، حکم موجب خشکه دوره خاقان بازی برای عساکر را دارد و اینک با نداشتن هیچ پس انداز و پاپاسی و پر بودن چوب خط، گاهی استقراض، می تواند از خنس و فنس شدن امور جاریه اش جلوگیری کند.

از لحاظ حقوقی بحث قرض و طلب و ضمانت، و متفرعات آن مانند دعاوی تجاری چک و سفته به حکایت پرونده های فراوان دادگستری در میان مباحث حقوق اموال و حقوق تعهدات، اهمیت و جایگاه ویژه خود را دارد. لیکن باید دید که در فرهنگ توده به ویژه ضرب المثل ها پژواک این اعمال مهم حقوقی و اجتماعی چیست؟ در نوشته ی پیش رو بخشی قابل توجه از زبانزدها و ضرب المثل های فارسی در این باره، جستجو و جمع آوری و بررسی شده است.



منع "بد حسابی کردن" و "پس ندادن پول مردم" و تاکید بر "خوش حساب بودن"، "نکوهش عمل استقراض" و برعکس: "تشویق و تمجید مردم به وام دادن و رفع حوائج دیگران"، "منع اخذ زیاده از اصل قرض و نزول خواری" و وارون آن: "تشویق به گذشت و بخشش وام"، "غنیمت بودن اخذ ولو بخشی اندک از دین"، "نکوهش عمل ضمانت" و تأکید بر اینکه "پایندانی، آخر و عاقبتی ندارد"، "منع دست به دست کردن و پرداخت بدهی با بدهی" - که موجب غرق شدن بیشتر مقروض است-، تاکید بر "برتری قرض گرودار"، و نیز بر "شخصیت وام‌دهنده از جمله دارا و ملی و چشم و دل سیر بودن بستانکار" و.... مفاهیمی است که در این مثل‌ها، دیده می‌شود

اما مطلب قابل توجه، منفی بودن بار معنایی برخی از این ضرب‌المثل‌هاست که شوربختانه دیدگاه افرادی محدود از اجتماع بوده و بطن آن با آموزه‌های دینی و هنجارهای اجتماعی در تباین است. مانند "تشویق به ندادن قرض و بی‌خیالی طی کردن به حاجت‌های دیگری" و نیز: "تحت فشار گذاردن مقترض (دست و پای او را در پوست گردو گذاردن) و به روی آوردن قرض به بدهکار" و نمونه‌هایی از این دست است.^۱

در فرهنگ توده اهمیت "قرض و طلب" تا آنجاست که در محاورات خود برای بسیاری از خواسته‌ها و گوسزدها، از زبانزدهایی بر بنیاد این واژه بهره می‌برند: وقتی کسی در برابر ما گلایه و شکوه می‌کند و یا موسیقی اندوهناکی می‌شنویم، برای بیان مخالفت می‌گوییم: "آدم یاد بدهکاری هاش می‌افته" یا: "یاد بدهکاریام افتادم"^۲. وقتی میهمان، از آمدن به داخل منزل تعلل می‌کند، می‌گوییم: "چرا مثل طلبکارها دم در و ایستادی؟" و یا در مقام تعرض به شخصی زیاده‌خواه، گفته می‌شود: "طلب پدرش را از من می‌خواد". آنگاه که لحن گوینده، نامهربانانه و پر از تحکم است می‌گوییم: "خوب است که طلبکار

۱- خوانندگان فهیم توجه داشته باشند که در بسیاری موارد، کنایات و زبانزدها و مثل‌های آورده شده، دارای معانی و مفهوم دیگری نیز هست. و گاه حتی مفهوم مربوط به بحث ما، در مرتبه بعد و دوم قرار دارد. اما حجم محدود مقاله، اجازه بازگویی همه معانی را ممکن نکرده است.



نیستی". و یا در دلجویی از مشکل داری می‌گوییم: "خوب است که بدهکار نیستی". وقتی بر ضرورت انجام کاری مهم تأکید داریم، می‌گوییم: "از قرض پدر واجب تر است." مانند آن: "از نان شب واجب تره." و هنگامی که می‌خواهیم آسودگی و راحتی خود در زندگی را به رخ مخاطب بکشیم می‌گوییم: "یک گندم از مال دنیا به کسی بدهکار نیستم." و حتی آنجا که می‌خواهیم با رخداد مرگ خود از در مزاح درآییم و خاطر اطرافیان خود را منبسط کنیم و در عین حال درویشی مان را یادآوری کنیم، می‌گوییم: "ثلث بدهی هایم را خرج کنید". یا اهالی روستای قلات از توابع شیرازی وقتی می‌خواهند به کنایه صعوبت کار و نتوانستن انجام آن را گوشزد کنند، گویند: "او و وام طلبه".

وقتی ما از دهان‌ها می‌شنویم که: فلانی "این کلاه آن کلاه می‌کنه" یا: "از ریش برداشته روی سیبل گذاشته" یا: "کلاه تقی را سر نقی گذاشته" همه و همه کنایه از ادای دین و تعهد با قرض کردن دیگری است. به همین معنا زبانزد کت حاج مدالی (محمد علی) در روستای تودشکچویه از توابع شهر نائین استان اصفهان، جالب توجه است. در روستای مزبور وقتی کسی بخواهد با مال دیگران مشکلات خود را حل کند می‌گویند: "این که کت حاج مدالی است". داستان این زبانزد این است که به هنگام انجام مراسم عروسی حاج مدالی، حاج خدیجه (ظاهراً مادر عروس) برای داماد، کت و شلوار نخریده، لذا می‌رود و آن را از "مختباز" نامی، قرض می‌گیرد. در شب جشن شب عروسی، لباس بر تن داماد خوش می‌نشیند. اما صبح زود روز بعدش و حتی قبل از آمدن حمامی، درخانه عروس و داماد زده می‌شود و داماد با تعجب می‌بیند که جواهر خانم (همسر مختباز) آمده و می‌گوید که کت و شلوار را پس بده که مختباز می‌خواهد سفر برود.

انبازی واژه قرض با برخی از اعضاء و جوارح بدن، زبانزدهای خوبی را ساخته است. چنانکه برای کسی که با شتاب از معرکه ای می‌گریزد، گفته می‌شود: "دو پا داش دو پا هم قرض کرد و د فرار"^۱ و یا در مقام اشاره به چشم چرانی فردی گفته می‌شود: "چشمای خودش کمه، دو چشم دیگرم قرض کرده" و یا دور از ادب مألوف و اشاره به پرخوری



کسی می‌گوییم: "شکم از خر قرض کرده"^۱. و یا به کسی که معنایی توجه ندارد و به آن اهمیت نمی‌دهد، می‌گوییم: "گوشش (به این حرف‌ها) بدهکار نیست"^۲. بی‌گمان این امر در باره دیگر واژه‌های مرتبط هم صادق است چنانکه لاری‌ها در مورد شخص حریص یا پرخور می‌گویند: "چش شگرو نانا نده" یعنی چشم در گرو قنداغ دارد.^۳

یا وقتی دو نفر با همدیگر در خفا زد و بند دارند و در تعارف با همدیگر افراط می‌کنند، یا در برابر ما، با چشم داشت و با داعیه تقابل و تلافی، از هم تعریف و تمجید می‌کنند و یا به سود هم عملی را انجام می‌دهند می‌گوییم: "نان به هم (همدیگر) قرض دادن" یا به لهجه سمنانی: "جین جی یون و نون قرض دینن". در خراسان برابر دیگری هم دارد: "کسه (کاسه) به قرض هم مدن".

در گذشته "ریش" در میان عوام دارای اهمیت و حرمت بسیار بوده، چنانکه، می‌گفتند "ریش سکه مرد است" و سکه در اینجا به معنای وسیله آبرو و احترام است^۴ و کاربرد واژه "محاسن" برای ریش نیز به دلیل همین حسن و امتیاز بوده است؛ تا جایی که یک تار موی ریش مردان بیشتر از قباله و بنجاق و ضامن ارزش داشت. اصطلاح "ریش را گرو گذاشتن" که سواى بهره گرفتن از احترام و اعتبار خود برای وساطت در کاری^۵، به معنای ضمانت کردن نیز به کار می‌رود، ریشه در همین فرهنگ و باور دارد.^۶ در برخی جاها "ریش دادن" و "ریش گرفتن" و نیز "دست به ریش گرفتن" سواى معنای: "متعهد شدن" و "تعهد دادن" به همین معنا (ضمانت کردن) نیز هست.^۷ چنانکه اصطلاح: "ریش به دست

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۳۸۱

۲- صدری افشار، ۱۳۸۸، ۴۱۲

۳- اقتداری، ۱۳۵۷، ۱۶۵

۴- پرچمی، ۱۳۸۲، ۲۳۲

۵- همان

۶- هاشمی، محمودی، ۱۳۹۵، ۱۰۱؛ ثروت، انژیابی نژاد، ۱۳۷۷، ۳۳۱

۷- دهخدا، لغت نامه

کسی افتادن^۱ یا: "ریش کسی را در دست داشتن" کنایه از این است که گوینده از فرد مورد نظر، نقطه ضعف یا گروهی در چنگ دارد.^۲ "قوله" هم به معنای قرض است و اگر شخصی از روی استیصال و پریشانی یا بر خلاف میل خود، راه وام‌ستدن را گزینش کند، در این موضع اصطلاح "قرض و قوله" را به کار می‌برند.^۳ لیکن امیر قلی امینی: "قوله"، را مهمل^۴ قرض می‌داند که بیشتر به جای "قرض و مرض"، "قرض و قوله" به کار می‌رود^۵ (؟). همچنین به طنز، قرض الحسنه را "قرض الپس نده" می‌گویند^۶ پولی که به نام قرض ستانند ولی باز پس ندهند و مترادف "قرض الندهم"^۷ است.

در فرهنگ عوام، دس گردون (دست گردان) یا: دستگردو (به گویش گنابادی) نیز به معنای قرض و وام است. همچنین یکی از معانی "دستی"، پول نقدی است که برای زمانی کوتاه و به عنوان وام به کسی می‌دهند.^۸ و بدهکاری مختصر را "حساب خرده" گویند. چنانکه پرداختن و تصفیه حساب‌های جزئی را: "خرده حساب صاف کردن" گویند.^۹ و "حساب را پاک کردن (ریختن)" به معنای تصفیه حساب است.^{۱۰} هرگاه بدهی قدیمی و مشمول زمان شده باشد به آن "حساب سوخته (کهنه)" گویند.^{۱۱} در موقع انکار طلب یا

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۳۱۹

۲- ثروت، انژابی نژاد، ۱۳۷۷، ۳۳۱

۳- جمال زاده، ۱۳۴۱، ۳۰۳

۴- به نقل از دهخدا "کلمه مهمل"، مقابل مستعمل، لفظی است که معنی ندارد چون "دوب"، مقابل لفظ مستعمل "چوب" که دارای معنی است. نزد علمای عربیه، آن لفظی است که برای معنی معینی وضع نشده است (کشف اصطلاحات الفنون).

۵- امینی، ۱۳۳۹، ۴۳۰

۶- پرچمی، ۱۳۸۲، ۳۱۳

۷- شاملو، ۱۳۸۰، ج ۷، ۴۹۴ (۲۴۰۹)

۸- جمال زاده، ۱۳۴۱، ۱۲۶ و ۱۲۷

۹- امینی، ۱۳۳۹، ۲۳۰

۱۰- امینی، ۱۳۳۹، ۲۱۱

۱۱- جمال زاده، ۱۳۴۱، ۹۱



وعده و قول از سوی متعهد، گفته می‌شود "چه کشکی، چه پشمی!"^۱. "حرف باد هواست" اشاره دارد به کسانی که روی قولشان نمی‌توان حساب کرد و حرفشان اعتبار چندانی ندارد. "حنای کسی رنگ نداشتن" کنایه از کسی است که نزد دیگران، قول و تعهدش اعتبار ندارد.^۲

در مواردی که کسی بدهی را انکار کند می‌گویند: "زیرش زد"^۳. "حساب با کسی نداشتن" به معنای مدیون کسی نبودن است و "حساب (بدهی یا: قرض) بالا آوردن" به مفهوم "بدهکار و وامدار شدن"^۴ و "حساب نگهداشتن" به جای احتساب بهره و نزول نیز کاربرد دارد. چنانکه دو زبانزد: "کاسب سرپایی است" (گیلکی) و "مثل شمعون یهود می‌ماند" (شاهرودی) در مقام معرفی شخص به عنوان نزول‌خوار است.^۵ وقتی می‌خواهیم بگوییم فلانی بد حساب است و از پرداخت بدهی خود طفره می‌رود، می‌گوییم: "حسابش با کرام الکاتبین"^۶ است.^۷ هرگاه بگوییم: "فلانی دیگ و بادیه اش را گرو گذاشته" یعنی او بسیار تنگدست و مستمند شده است. همچنین "پالان خروس" کنایه از افلاس صرف در پرداخت دین است. چنانکه در رمان تنگسیر^۸ می‌خوانیم: "من که طلب تو را ندارم بدهم، هر کاری می‌خواهی بکن، برو پالان خروسم را وردار عوض طلبت"^۹. همچنین "تا خرخره

۱- ثروت، انژیابی نژاد، ۱۳۷۷، ۲۹۲

۲- ثروت، انژیابی نژاد، ۱۳۷۷، ۳۰۷

۳- ثروت، انژیابی نژاد، ۱۳۷۷، ۴۵۴

۴- شاملو، ۱۳۷۸، ج ۴، ۶۰۹ و ۶۰۷ (۱۷۴۷ و ۱۷۵۲)

۵- ذوالفقاری، ۱۳۸۸، ج ۲، ۲۴۵۳

۶- اصطلاح "کرام الکاتبین" بایستی برگرفته از آیه ۱۱ سوره انفطار باشد "و انّ علیکم لحافظین (۱۰) کراماً کاتبین (۱۱) یعلمون ما تفعلون (۱۲)". (به درستی که نگاهبانانی بر شما گمارده شده است، گرامی نویسندگانی که از آن چه شما می‌کنید، آگاه اند).

۷- امینی، ۱۳۳۹، ۲۱۱ و نیز مصرع دوم این بیت از حافظ شیرازی است: (تو پنداری که بدگو رفت و جان برد / حسابش با کرام الکاتبین است).

۸- (ص ۳۳۲)

۹- ثروت، انژیابی نژاد، ۱۳۷۷، ۱۴۹



(گلو) زیر قرض بودن^۱ نیز کنایه از فرد بسیار وامدار است. ^۱ نظم: "تا خرخره زیر قرض رفتیم همه" (مفتون کیریایی) و وارون آن: "چاله چوله‌های چیزی را پر کردن" است کنایه از پرداخت بدهکاری هاست. ^۲ "تاخت زدن" (که تحریف تاق زدن است) ^۳ و "پایپای" نیز که به معنای اصلی "بیع کالا با کالا" است، در میان مردم، مجازاً به جای "تهاتر" دو دین به کار می‌رود، که البته معنایش از مفهوم اصلی دور نیست. و بالاخره یکی از معانی "بر یخ نوشتن" کنایه از مأیوس شدن از وصول طلب است. ^۴ و "چوب خطت پره" کنایه از این است که بدهکاریت زیاد شده و دیگر نمی‌توان به تو نسیه داد. همچنین حساب و بدهی که دیر مانده و اقلام ساختگی داخل آن شده است، تعبیر به: حساب قلتاق کهنه است ^۵ می‌شود. ^۵ "دبه در آوردن (زدن)" سوای معنای بهانه‌جویی و زیر معامله زدن^۶ به معنای بیش از آنچه مقرر بوده طلب کردن نیز هست. ^۷ "آدم بد کیسه‌ای" به کسی اطلاق می‌شود که پول قرض می‌گیرد دیر می‌پردازد و یا اصلاً پس نمیدهد.

"کف دستی که مو نداره بکن" و نیز: "کفگیر خورده ته دیگ". نیز در موقعی گفته می‌شود که کسی مطالبه پول و وام می‌کند و گوینده با بیان این زبانزدها، می‌گوید مال و اموالی برای ادای دین ندارد.

یک موضع کاربرد "کشکول‌گدایی برداشتن" نیز قرض کردن است. "گوشه بریدن" نیز نزد افغانی‌ها کنایه از قرض گرفتن است. ^۸ و در موضع سخن، "پشت‌اش قرص

۱- ثروت، انژابی نژاد، ۱۳۷۷، ۱۸۷ و ۱۸۹؛ پرچمی، ۱۳۸۲، ۱۳۵

۲- امینی، ۱۳۳۹، ۱۹۰

۳- پرچمی، ۱۳۸۲، ۱۳۵

۴- ثروت، انژابی نژاد، ۱۳۷۷، ۱۰۶

۵- امینی، ۱۳۳۹، ۲۱۱

۶- پرچمی، ۱۳۸۲، ۲۰۰

۷- امینی، ۱۳۳۹، ۲۵۱

۸- مقتدری، ۱۳۳۸، ۱۷۶



است " یعنی ضامن و پشتیبان دارد.^۱ در بین جوانان "آفتابه ننه شو، گرو گذاشته" یعنی به همه بدهکاره و دائم المقروضه^۲ و "بی دال و ذال" نیز کنایه از کسی است که چیزی ندارد^۳ و قادر به پرداخت بدهی خود نیست. در روستای خورنگان (از توابع فسا در استان فارس) هرگاه چیزی را اهالی از دیگری طلب نمایند و مواجه با پاسخ نهی مخاطب شوند می گویند: "پیشت قرض"، یعنی "نوبت تلافی من هم خواهد رسید."

عبدالله مستوفی در خاطرات خود می نویسد که: "در دوره های سابق مردم ساده بودند و قول و قرار خود را احترام می گذاشتند و هنوز آنقدرها متمدن نشده بودند که با وجود سند ثبتی و اداره اجرای ثبت اسناد و این بند و بساطها حاجی ربابه و شمس جلالی در میان آنها پیدا شود که هر یک چند میلیون تومان کلاه سرخ خلق الله بگذارند در آن روزگار قول و قرارهای عجیب بین مردم رایج بود که از فرط غرابت اکثر سند هم نداشت و اگر داشت بی شاهد بود طرفین معامله به واسط همان عجیب غریبی موضوع میل نداشتند سند آنها ابراز شود یکی از آنها و از همه مضحک ترش "قرض مرگ بابایی" بود. بعضی از پدرها بودند و امروز هم هستند که با وجود تمول زیاد، حتی به اولاد خود هم نم پس نمی دهند امروز نمی دانم پسرهای این قماش پولدارها چه می کنند؟ در آن دوره ها "قرض مرگ بابایی" می کردند. قرار می گذاشتند که طلبکار طلب خود را بعد از مرگ پدر از مدیون دریافت کند و این معامله را قرض مرگ بابایی موسوم کرده بودند.^۴ به تبع این نوع قرضه سودی سنگین دارد که طبعاً هرچه مدت آن بیشتر به درازا می کشد و مقدارش افزوده می شوند^۵

۱- پرچی، ۱۳۸۲، ۱۲۵

۲- اکرامی، ۱۳۸۵، ۱۱۷

۳- اکرامی، ۱۳۸۵، ۱۳۸

۴- مستوفی، ۱۳۶۰، ج ۳، ۱۵۲، ش ۲

۵- شاملو، ۱۳۷۸، ج ۴، ۷۴ (۲۳۶)



در ادامه، بخشی از مثل‌ها با موضوعات مورد نظر می‌آید. به دلیل حجم زیاد مطالب و نیز نوشته، می‌توان بعد از انتشار در نشریه، برای خواندن مقاله کامل، به تارنمای نویسنده مراجعه کرد.

⊙ (آدم) بدبده (بد حساب) دو مرتبه می‌دهد. یا: هر بدبدهی، دوبار می‌دهد. یا: از شل یکی در میاد و از سفت دوتا.^۱ آن کس که در پرداخت بدهی خود تعلل کند، سرانجام مجبور می‌شود که علاوه بر اصل بدهی، خسارت دادرسی و دیرکرد نیز پرداخت نماید.^۲

⊙ آدم بدهکار زبانش کوتاه است. یا: زبان طلبکار بر بدهکار دراز است. (قشقای) آدم بدهکار غالباً تحت اختیار بستانکار است و چه بسیار اوقات مجبور به اجرای تمایلات نفع‌پرستانه اوست.^۳ مانند آن: آدم مقروض حرفش مفت است. یا: آدم مقروض همیشه ناروا می‌گوید. یا: قرض شوهر مرد است یا: قرض شوی (شوهر) مردان است مرد در نزد طلبکار مانند زن نسبت به شوهر مطیع و زبردست و منت‌پذیر می‌شود.^۴

⊙ آدم خوش معامله (حساب) شریک مال مردم است. آدم خوش حساب را که طلب مردم را به موقع می‌دهد همه قبول دارند، بنابراین همیشه می‌تواند روی کمک دیگران و یا قرض گرفتن از دیگران حساب کند. و از سرمایه آنها استفاده شایان کند.^۵ وارون آن: بدمعامله آشنای قاضی است.

⊙ آدم فقیر بیچاره فقط گوشش است که بدهکار نیست. (تهرانی) مانند: آدم مقروض همیشه هشت‌ش، گرو نه‌ش است یا: آدم مقروض، همیشه سنگش جای پاره سنگ است. یا: آدم بدهکار مصیبت زده است (ترکمنی)

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۴۷، شاملو، ۱۳۷۸، ج ۱، ۳۵۶ (۱۵۳۵)، شاملو، ۱۳۷۸، ج ۴، ۹۱۸ (۳۰۲۲)

۲- خضرائی، ۱۳۸۲، ۴۳، امینی، ۱۳۳۹، ۱۶

۳- امینی، ۱۳۳۹، ۴۳۰

۴- بهمنیار، ۱۳۶۱، ۴۲۳

۵- امینی، ۱۳۳۹، ۱۷



⊗ آفتابه و لولهنگ هر دو یک کار می‌کنند، اما قیمتشان موقع گرو گذاشتن معلوم میشه! یا: فرق آفتابه و لولین موقع گرو گذاشتن شان معلوم می‌شود! لولین را در تداول لولهنگ یا لولنگ می‌گویند. جنس لولهنگ از سفال، و آفتابه از مس است. خوب معلوم است که در زمان گرو گذاردن، ارزش مادی آفتابه بیشتر است. حاصل ضرب المثل این است که اوج اشخاص هنگامی آشکار می‌شود که اصالتشان مورد توجه قرار گیرد.^۱

⊗ آن ریشی که گرو می‌گیرند این نیست (تهرانی)

⊗ آمده بود ریشش را از گرو در بیاورد سیلش را هم گرو گذاشت

⊗ آنچه ننهاده ای باز مگیر

⊗ نهر دیری دریخت نه که نهر نهیری قهرت نه که (کردی ایلامی). برگردان: اگر

توانایی داری دریغ نکن اگر نداری قرض نکن

⊗ نارد ده تهیره قهرت که ی (ârd da tayra qart kay)؟ برگردان: آرد از دزد قرض

میگیری؟ (کردی ایلامی) این مثل نمونه ای از استعارهٔ تهکمیه (ریشخند) است؛ زیرا از دزد چیزی را به عاریه نمی‌گیرند.^۲ ظاهراً این مثل در موقعی به کار می‌رود که از فرد که خود، نادار و بیچیز است، مال یا قرضی خواسته شود.

⊗ از آدم گرسنه طلبکار نشو به آدم دارا بدهکار نشو (ترکمنی)

⊗ از بام خانه تا ثریا از آن تو این مصرع دوم از بیت زیر منسوب به وحشی بافقی

است: (از صحن خانه تالب بام از آن من /....)

⊗ از بس که از مال مردم قرض کردم، رو ندارم در بازار بگردم (لری)

⊗ از بدقمار هر چه ستانی شتل بود. یا: از هر طرف که داد و ستانی، شتل بود. مانند: از

خرس مویی غتیمت است. یا: بدهکار اگر سنگم به سرت زد سنگ را بگیر و از دست نده یا: بدهکار اگر سنگ هم به سرت زد سنگ را بگیر و بقیه حساب را دعوا کن. یا: بدهکار اگر لنگه کفشش را هم طرفت انداخت بردار یا بدهکار اگر لنگ کفش هم پرت کند آدم

۱- شاملو، ۱۳۷۸، ج ۱، ۵۴۷، (۲۴۲۹)

۲- عزیزی‌فر، ۱۳۹۲، ۱۱۹



باید برش دارد یا: بدهکار اگر عوض طلبت روغن بهت داد ظرف نداری بریز تو کلاهت. (سیرجانی، کرمانی، شهر بابکی) همه و همه تأکیدی بر از دست ندادن فرصت برای وصول طلب است.^۱

⊗ از برهنه پوستین چون بر کنی مانند: از برهنه کی توان بُردن گِرو؟ (مثنوی مولانا: گفت مَسْت ای مُحْتَسِب بُگذار و رو/....) یا: از کف دستی که مو ندارد، موئی نمی توان کند. یا: از آدم لخت که گروی نمی گیرند (خوانساری)

⊗ از پنج نفر طلب ندارم و به چهار نفر هم بدهکار نیستم (آذری)

⊗ از توانگران چیزی بخواه و به درویشان وامی بده تا دیگر گرد تو نگردند (سعدی)

⊗ از عاریه‌های مردم، خودم را چو ماه کردم؛ عاریه‌ها را پس دام، خودم را سیاه

کردم.

⊗ از "ندهم"، هر چه به دست آید مفت است.

⊗ از نوکیسه قرض نکن، قرض کردی خرج نکن. و یا: از نوکیسه قرض نکو قرض که کدی خرج نکو. (خُلْمی^۲) یا: از نوکیسه قرض مگیر، اگر گرفتی بطاق بلند بگذار. (افغانی) یا: از مردم نوکیسه وام مگیر (قصص الانبیاء). بخش نخست این مثل رومی نیز مانند آن است: نه از کسی که گدا بوده پول طلب کن و نه خدمتکار کسی باش که پیش تر نوکر بوده یا: از سلفه مخواه وام و از قحبه، حیا (مفتون همدانی) یا: ز نوکیسه‌ها وام، هرگز نگیر (اخگر) یا: از نانجیب وام نگیر، اگر گرفتی خرج نکن (آذری). یا: به نانجیب بدهکار باشی یا در عروسی می‌خواهد یا در مهمانی (آذری) نوکیسه شخصی است که از فقر و تهیدستی، به مال و مکنت رسیده است.^۳ این مثل را در مورد کسانی به کار می‌بندند که نوکیسه و تازه به دوران و به پول رسیده‌اند.^۴ بی گمان اگر آدم، مقروض کسی باشد

۱- حسینی موسی، ۱۳۸۷، ۲۹۸

۲- خُلْم شهری از استان بلخ افغانستان

۳- شاملو، ۱۳۷۹، ج ۲، ۳۰۳ (۱۱۵۴)

۴- پوهیالی، ۱۳۶۱، ۱۰۱



که چشم و دل سیر، نیست. او با رفتاری مانند: مطالبه پیش از موعد دین و یا بازگویی راز سر به مهر او نزد دیگران یا سرکوفت زدن، موجبات پشیمانی اش را فراهم می‌کند. مانند آن: از سگ نباید اشکمه قرض کرد. یا: اگر خاک هم به سر می‌کنی پای تل بلند. یا: آدم اگر گوه هم می‌خورد آدم پلو را بخورد. یا: اگر پلو خورده ایم به سفره بزرگان خورده ایم.^۱ و مفهوم این مثل نیز به آنها نزدیک است: از دفتر نازک نسیه برده (نبر) [تهرانی] مانند: با کسی که دفترش یک ورقی است، معامله کرده (نکن).

⊗ اصل را بگیر و فرع را رها کن (؟).

⊗ اگر سرش برود زبانش (قولش) نمی‌رود. به قولی که می‌دهد بسیار پایبند است و

به هر ترتیب که باشد، انجامش می‌دهد^۲

⊗ اگر می‌خواهید کسی را پولدار کنی یک جا بده، کم کم بگیر؛ اگر می‌خواهی

کسی را بی پول و فقیر کنی، یک جا بگیر، کم کم بده.

⊗ الان دیگر غزغنک (= دیگ) به گرو رفته است (دماوندی)

⊗ اندر جهان تهی تر از آن نیست خانه ای / کز وام کرد مرد، ورا فرش و اوستام^۳

⊗ اونی که می‌دادی دیگر نده.

⊗ ای که بر مال کسان، چشم به هر سو داری / به خیالت که عجب عادت نیکو داری

// من به صد خون جگر جنس فراهم کردم / باز خواهی ببری نسیه، عجب رو داری.

⊗ ای که در نسیه ببری، همچو گل خندانی / پس سبب چیست که در دادن آن

گریانی /// من به صد خون جگر جنس فراهم کردم / تو بخواهی ببری نسیه، عجب ندانی.

استهزائی است برای نسیه بران حرفه ای.

۱- شاملو، ۱۳۷۹، ج ۲، ۶۶۸ (۲۷۸۸)

۲- خضرائی، ۱۳۸۲، ۸۳۱، شاملو، ۱۳۷۹، ج ۲، ۷۱۰ (۲۹۲۲)

۳- اوستام: زین و یراق اسب

۴- (ناصر خسرو، دیوان، ۱، ۲۹۶)



این از آن حساب هاست که دم دروازه، کوره با فلانش می کرد در این محاسبه خوشینانه سخت اشتباه کرده ای.^۱

این ته بساط خرمن حسنت چکی به چند؟ / تا جان گرو گذارم و یکجا قپان کنم
(جودت)

این جا تهران است و گرز رستم گرو نان یا: تهرون جایبه که رستم توش گرزشو گرو به نون سنگک گذاشته یا: اینجا را تهرائش می گویند، گرز رستم در اینجا گرو است این زبانزد اشاره به مشکلات شهرنشینی و زندگی در تهران بزرگ اشاره دارد و یادآوری صعوبت اعاشه و سنگینی مخارج در این شهر به مخاطب است. به نقل از کوچه^۲، در نیرنگستان آمده است: "می گویند که رستم وقتی به تهران آمد از بی پولی مجبور شد گرز خودش را برای هفتصد دینار گرو گذاشت. و نان خرید. و در چهارسوق بزرگ برجستگی به دیوار است که گرز رستم می نامند. و در اصطلاح نیز گفته می شود: "این جا تهران است و گرز رستم گرو نان."^۳ مستوفی نیز گوید: "در زیر طاق چهارسوق بزرگ تهران، شکل یک گرز خیلی بزرگ و اغراق آمیز است، از گچ ساخته شده و روی آن نوشته اند گرز رستم. این اصطلاح قدیمی عوامانه شاید از این راه مثل شده باشد که طبقه عوام هر وقت می خواستند از اشکال زندگی و عظمت تهران و اشخاص آن و حق و حسابی که به عقیده آنها در آن رایج بود چیزی بگویند جمله ... را به کار می بستند. شاید هم افسانه ای هم برای گرو بودن گرز رستم در تهران باشد که من نشنیده باشم."^۴

اینکه ببرم، بدهم، سهم امام؟ می برم، می دهم، چادر مادام. مانند: اینکه بدهم، دوست بگیرم؟ می خورم، گوشت بگیرم.

۱- شاملو، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۱۷۶ (۴۹۲۴)، برای خواندن حکایت شیرین این ضرب المثل ر. ش. به: همان، ص ۱۱۸۲ (۴۹۶۱)

۲- شاملو، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ (۴۹۴۴)

۳- هدایت، ۱۳۴۲، ۱۵۷

۴- مستوفی، ۱۳۶۰، ج ۱، ۳۷۶، ش ۱



❖ با قرض اگر داماد شدی با خنده خداحافظی کن. (ضرب المثل آلمانی)

❖ باقیش را بده تا یک پاشنه کشت بدهم.

❖ بدبده، بدبگیر می شود.

❖ بدل خصم بگیرند ضمان را (در باغ و چمن ضامن گل گشت ز بلبل / آنروز که

آوازه فکندند خزان را / اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست / آری ... (انوری)

❖ بده، خروس قندی بگیر یا: ارّه بده، تیشه بگیر. یا: ارّه داده و دسغاله (داسغاله)

گرفته. یا: تاکی داده و چرخشت خریده یا: بز می دهد و بزغاله می گیرد یا: سگ داده

و سگ توله گرفته یا: خر داده و خیار خریده یا: آفتابه داده و لولهنگ گرفته یا: ساز دادیم و

تنبور گرفتیم یا: کت را دادم کیسه توتون گرفتم یا: قپان را داده، چوب قپان گرفته یا: نه

داده و ده گرفته. یا: به، داده، ده، می گیره. این ضرب المثل ها که با یک مفهوم و در جاهای

مختلف با واژه های گونه گونه به کار می رود، زمانی کاربرد دارد که فردی در معامله

مغبون شده و یا مالی را به دیگری قرض داده و ما به ازای کمتری دریافت کرده است.

❖ بدهکار را که به حال خودش گذاشتی (بگذاری) طلبکار می شود یا: به بدهکار که

هیچی نگویی (رو بدی)، طلبکار می شود. یا: بدهکار را حرفش نزن (بستانکار) می

شود یا بستانکار اگر سکوت کند بدهکار می شود. (ده آبادی - کاشان) مانند: به مهمان که

رو بدهی صاحبخانه می شود. مراد این است هر چند که طلبکار بداند، بدهکار در حال

حاضر امکان پرداخت ندارد لیکن لازم است که گاه و بیگاه، مطالبه طلب نماید و گرنه از

این تعلل به نفع خود بهره می برد.^۱

❖ بدهکار و عاق والدین عاقبت یکی می شود (آذری)

❖ بدهکاری به گردن آویزان و بز در گله. (بویر احمدی)

❖ بدهکاری مال مرد است معمولاً برای تسلی بدهکار حساس یا کم جنبه می گویند.^۲

❖ بدهکاری مال مرده است (تهرانی)

۱- خضرائی، ۱۳۸۲، ۱۷۹

۲- همان،

❖ بدهی ات را بپذیر سال دیگر بپرداز (آمره ای)

❖ بدهی، بدهی را نمیدهد. از کسی قرض کردن و به طلبکاران دیگر دادن، از مبلغ

بدهی، کم نمی کند^۱

❖ بدهی اندک فرد را مقروض کرده و بدهی زیاد دشمن ساز است. (مصری)

❖ برات بر (سر) یخ نوشتن. یا: براتش را بر سر یخ نوشته اند. یا: این برات را ببند دم

کوزه و آبش را بخور مانند: برات عاشقان بر شاخ آهوست یعنی برات و حواله بی محل و وعده بی محل به او داده اند.^۲ در حالی که حواله خالی از وجه و برات بی محل بی جاست و پیشیزی اعتبار ندارد.^۳

❖ برای اینکه ارزش پول را بدانیم، باید ناچار شویم قرض کنیم (فرانسوی)

❖ بزک نمیر بهار میاد، کمبزه با خیار میاد، مثلی از امثال بسیار رایج در فرهنگ

کوچه و بازار امروز است و کاربردش وقتی است که کسی بخواهد دیگری را با وعده دور و دراز، از سر خود وا کند، وعده دوری که با زبان و الفاظ شیرین و خوش آینده توأم است. مثلاً در فصل زمستان می گوید: ان شاء الله طلبت را بعد از فروش اجناس بهاره پرداخت خواهیم کرد. در این هنگام، طلبکار در اعتراض به این وعده دور به این مثل استناد می کند. مانند آن: بِچَمِ بِچَمِ، یو خَمیرت اَدَهَم، بِچَمِ بِچَمِ، دختر میرت ادهم (جیرفتی) برگردان: برقص برقص، آب خمیرت می دهم، برقص برقص، دختر پادشاه را به تو می دهم. ونیز: "وعده سر خرمن"، مشابه و هم معنی با این مثل است^۴ مانند آن: حاجی؟ حاجی مکه! یا: حاجی کجاست؟ مکه! یا: حاجی حاجی را در مکه ببند. در مورد وعده های بدون عمل یا دور و دراز می گویند.^۵ مانند آنها: بزک بزک نمر(نمیر) که بهار میشه شیر مه

۱- همان

۲- امینی، ۱۳۳۹، ۹۷

۳- امینی، ۱۳۳۹، ۷۰

۴- ضیائی، امینی، ۱۳۳۹، ۱۰۴ و ۱۰۵

۵- امینی، ۱۳۳۹، ۲۰۶



ده توبه کار همیشه (میشود) [خلمی^۱] این مثل در مورد وعده‌های دور و دراز که اعتماد نباشد یا عمل نشود گفته می‌شود.^۲

به آن نشانی که خودم آدمم دوغم ندادی نوکرم می‌آید ماستش بده یا: خودم آدمم ندادی نوکرم را فرستادم بده. یا: خانم رفت عقب دوغ، بهش ندادند کنیز را فرستاد عقب ماست.

Neither a borrower nor a lender be
بهبتر است نه قرض بدهی و نه قرض بگیری (انگلیسی):

به ربا می‌دهد، قرض می‌گیرد. (آمره ای)

به سگ هم نانی بدهکار است (آذری)

بیمار از شب می‌ترسد بدهکار از روز.

پار مرده‌ام، پیرار مرده‌ام، به عهد احمد مختار مرده‌ام. (تهرانی)

پول است نگران است نه جان که بتوان آسان داد. اغلب بر سیبل شوخی در موردی که بخواهند از پرداخت پولی که مدیون هستند یا به صورت وام طلبیده شده امتناع کنند ایراد و جز در مورد اشخاص خسیس که پول شان به جانشان بسته است گفته می‌شود^۳

پولت را به ما قرض بده، زمستان بیا در خانه ما بلرز. (همدانی)

پول دارم به آمل، نان گرفتم به بابل. یا: پول دارم به آمل نان استدم از ساری.

پول دارم و قرض نمی‌دهم و ممنون هم باش. یا: دارم و نمی‌دهم ممنون هم باش

پول داری ضامن شو، بیکاری شاهد شو یا: «اگر بیکاری شاهد باش، اگر قرض

(پول) نداری ضامن باش (آذری، شهر بابکی).

۱- خلم شهری از استان بلخ افغانستان

۲- پوهیالی، ۱۳۶۱، ۱۰۳

۳- امینی، ۱۳۳۹، ۱۴۳



❖ پول که قرض میدی بعدش باید بری گدایی. مانند آن: طلب جمع کردن کم از گدایی نیست (شیرازی) مانند: عنان مال خودت را به دست غیر مده / که پس گرفتن آن کمتر از گدایی نیست!

❖ پول میده اما اندر تک و دو. پول قرض می دهد اما باید بعدها دنبال گرفتن طلبش بدود.

❖ پول نزول برکت ندارد. (قشقای، آذری = "نزول پولدان خپیر اولماز")

❖ پیره جنیکا بیه می چی، بیوه جنیکن پی "شی" قرض ها گیره (سمنانی). برگردان: پیرزن آمده از بیوه زن، شوهر قرض کند.

❖ تا توانی مباش ضامن کس. یا: تا توانی ضامن مشو کس را / کاولش بر دهد پشیمانی / و اوسط آن بود ملامت خلق / و آخر اندر غرامتش مانی (ابن یمین). ضمانت کردن کار خطرناکی است که باعث غرامت دادن و گاه باعث رسوایی و بی آبرویی هم می گردد.^۱

❖ تا گودال، سرش زیر قرض است. (سیرجانی)

❖ تا ندهی نستانی (مجیر بیلقانی) یا: هر دادی، سندی دارد یا: دست بده می ستاند.

❖ تا نقدی ندهی بضاعتی نبری یا: تا نقدی ندهی بضاعتی نستانی (گلستان)

❖ تا یکی، دهی و دو، ستانی؛ گمان مبر که از دوستانی.

❖ تعجیل نیک نیست مگر در دو مقام: نواختن مهمان و پرداختن وام (افغانی)

❖ تلاش کن تا طلبکار باشی نه بدهکار (لری)

❖ تو بخواب، من مخفی می شوم، بین طلبکار شاخ که را طناب می کند (می بندد).

[گیلکی]

❖ تیغ من در پای ده نفر است. (رامسری)

❖ جان گروی جامه کرد یا: جان، گرو؛ جامه، گرو.



❖ چرا خونه دشمن میری؟ میگه دوستم گروو. (جهرمی) برگردان: [میرسم] چرا خانه دشمن میروی؟ میگوید دوستم گرو است؛ یعنی از سر نیاز این کار را میکنم.^۱

❖ چون بکاری جو، نروید غیر جو / قرض تو کردی، ز که خواهی گرو (مولوی)^۲

❖ چهل سال بدهی مردی، یکبار ندهی نامردی. یا: صد روز دادی، درویشی؛ یک روز ندادی نادریش.

❖ چندان که مروت است در دادن / در ناستدن هزار چندان است (انوری)

❖ چو خواهی وام کردن، از شکم کن (اخگر) چو از کسی وام خواهی کرد، از شکم خویش وام کن (کیمیای سعادت)

❖ حالا که می‌خواهم بهت بدهم گیت نمی‌آورم، وای به وقتی که بخوام ازت پس بگیرم. یا: حالا به تو نمی‌رسم وای به اینکه قرضت هم بدهم

❖ حساب از بغداد هم برمی‌گردد. اشتباه محاسبه بالاخره و تا هر چقدر که طول کشد، قابل برگشت است.^۳

❖ حساب چه مربوط به جمعه و پنجشنبه است. (سمنانی)

❖ حساب حساب است کاکا برادر. مانند: برادری به جای خود، بزغاله هفتصد دینار. یا: حساب دوستی به جای خود، جو بیار، زردالو ببر. یا: "حساب به مثقال، دوستی به خروار". یا: "حساب به دینار، بخشش به خروار". یعنی حساب معامله و کسب و کار و قرض و طلب؛ از دوستی و خویشاوندی جدا است.^۴

❖ حساب کهنه (ها) را هم شاه بخشیده یا: حساب کهنه، مفروغ. یا: طلب اگر زیاد بماند فراموش می‌شود. (آذری) بدهی که مشمول مرور زمان شده باشد لا وصول می‌ماند.^۵

۱- شعبانی، ۱۳۹۹، ۸۷

۲- مولوی مثنوی معنوی جلد ۶ صفحه ۴۲۵

۳- خضرائی، ۱۳۸۲، ۳۵۶

۴- همان

۵- همان، ۲۱۲



حساب می‌خواهی یا جان آدم. وقتی حساب بد و آشفته و ساختگی باشد به تعرض به ذیحساب می‌گویند^۱

❖ حق است و دین است و باید داد ندارم و نمی‌دهم و نخواهم داد.

❖ حلال را حساب حرام را عذاب. هر دو موجب زحمت است^۲

❖ حیض بدهکار، دیدن طلبکار. یا حیض مرد، دیدن طلبکاره (وام خواهه). یا: قرض، حیض مرد است یا: قرض، کمر مرد را می‌شکند. یا: گویی بدهکار سر طلبکار است. (بختیاری). یا: طلبکار شیر است و بدهکار موش. (قشقای) مانند آن: دیدن طلبکار مثل دیدن عزرائیل است یا: خانه قرض‌دار، هر جا هست / ملک الموت را نظرگاه است^۳

❖ خانه پادشاه هم دیر و زود دارد. (شهر بابکی)

❖ خانه کسی را به خاطر قرضش سنگ باران نمی‌کنند. یا: آدم بدهکار را کسی نمی

کشد یا: تا حالا دیدی سر بدهکار بالای دار برود یا: هیچ کس را نشده برای بدهکار دار بزنند.

❖ خدا گفت بده، شیطان (بنده خدا) گفت نده

❖ خدایا مگر آدم بدهکار بودی. (لری)

❖ خداوندا سه درد آمد به یکبار / زن زشت و خر لنگ و تلبکار / خداوندا زن زشت

را تو بردار / خودم دانم خر لنگ و طلبکار.

❖ خرما خوردم بخندم پولش را بدهم بگیریم (شهر بابکی)

❖ خسیسی چون رباخواره نیست^۴

❖ خودم و خ.ایه و سبحان الله. (تهرانی)

❖ خورده پنجاه پنجاه، بدهکاری آمد تا بیخ ریش. (گیلکی)

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۲۱۲

۲- امینی، ۱۳۳۹، ۲۱۴

۳- مکتبی، دیوان، ۲، ۷۱۵

۴- (امیر خسرو، مطلع الانوار، ص ۲۶۲)



دادن به دیوانگی، گرفتن به عاقلی (فرزانگی). مقصود از "دادن" در اینجا "وام دادن" است یعنی قرض را می‌توان بدون تعقل یا ترس و وحشت داد ولی در وصول آن باید جانب حزم و احتیاط را نگاه داشت.^۱

در ادا کوش چو کنی وامی / منه از وعده پیش تر گامی (اوحدی مراغه‌ای)

دست بگیر تلخ است.

دست دهنده، زیردست نمی‌شود. یا: دست دهنده، بالای دست گیرنده است. یا:

دست دهنده (بده)، محتاج خلق نمی‌شود.

دست شکسته زیر سرش نداریم (شهر بابکی)

دم خلا، حاجت وام طلبی (قلات - شیراز)

زشت بود دادن و واخواستن (امیر خسرو).

سخاوت پس از ادای وام است.

سر پل صراط، طلبکارها، خر (یقه یا یخه) بدهکارها را می‌گیرد.

سنگ چرخ خاله قورباغه را گرو کشیده است. یا: سنگ خاله قورباغه را گرو

میکشه! سنگ در اینجا مراد: سنگی است که خانم‌ها پای چرخ پنبه ریزی می‌گذارند. و قورباغه در اینجا لقبی است که به طور استهزا به زنان زشت پیر و پرحرف که دائم چون قورباغه قاروقور می‌کنند، می‌دهند. کاربرد این مثل درباره کسی است که از آدم نوکیسه و رذل، مالی به قرض، یا اسبابی به عاریه گیرد، یا با فحاش هتاک، طرف معامله و یا مکالمه واقع شود و در نتیجه گرفتار بد زبانی و بد ادایی آن شخص شود.^۲

سه چیز است که اگر حضیر باشد استحقار نشاید کرد: بیماری و وام و دشمن

(مرزبان‌نامه)

شراب نسیه دوبار مستی می‌آورد

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۲۴۸

۲- بهمنیار، ۱۳۶۱، ۳۴۳

شوم است مرغ و وام مراو را مگیر صید / بر شام خفته بهتر کاز وام خورده شام (ناصر خسرو)

شوهر داری آمد لب بوم، بی شوهری گفت: "یک خرده پولم قرض بده."
(کرمانی)

صد کشتی اش کفاف یک قرض او را نمی دهد. (آذری)
ضامن را بدل ضامن نگیرند. نظیر: برادر را به جای برادر نگیرند کسی که ضمانت کسی کند خود به جای او مسئول خواهد بود نه دیگری^۱

ضامن را بدل (جای) ضامن (مضمون) می گیرند یا: ضامن را به ضمانت (می) گیرند
وقتی کسی از کسی ضمانت کند مجبور است به تعهد خود عمل کند^۲
ضامن قرض، امیرالمومنینه. کاربرد آن به هنگام ترغیب و تشویق فردی است که جرأت قرض کردن ندارد.^۳

ضامن مشو و امانت از کس مستان. (کمال زین الدین)
ضامن یا دست به ریش است یا دست به کیسه (جیب) یا: ضامن یا دست به کیسه است یا دست به یقه. یا: ضامن [همیشه] دست به کیسه است. یا: ضامن یادس و کیس آ یا دس و یخه (لری) عاقبت ضمانت از کسی کردن، پرداخت غرامت است و دعوا و زد و خورد.^۴ زیرا ممکن است مضمون عنه از پرداخت دین خویش در موعد خودداری کند.

طرف فلانی را آبستن خودش کرده (تهرانی)
طلب پای بدهکاری را نمی زند. (لری)
طلب تا وقتی طلبه که فحش توش نیامده باشد. (تهرانی)
طلب تب می کند ولی نمی میرد. (ماهشهری)

۱- خضرائی، ۱۳۸۲، ۷۳۹

۲- همان

۳- حسینی موسی، ۱۳۸۷، ۴۰۷

۴- خضرائی، ۱۳۸۲، ۷۳۹



- ⊗ طلب، تنخواه نمی شود طلب داشتن از کسان نه سرمایه برای کسب شخص می شود
- و نه جواب بدهی مردم را می دهد.^۱ مانند آن: طلب جای بدهی را نمی گیرد (بختیاری)
- ⊗ طلب را که دارد ولی ما منکریم .
- ⊗ طلب فراموش نمی شود اما بدهی فراموش می گردد. (قشقای)
- ⊗ طلبکار باید صبور و حمول (بوستان سعدی).
- ⊗ طلبکارت، حسابگر باشد بگذار بدهکارت به اندازه یک تپه باشد. (لری)
- ⊗ طلبکارت، مرد معروفی باشد؛ بدهکارت هر چه باشد. (بختیاری)
- ⊗ طلبکار در خانه، مال بیخ خانه. (گلبافی)
- ⊗ طلبکار طلب خود را نگیرد بدهکار می شود. (قشقای)
- ⊗ عیال مندی و قرض، بدتر از نفس تنگی و تب و لرز.
- ⊗ غصه جواب قرض رنمد (شاندیزی) غم و اندوه، قرض را ادا نمی کند. باید با اندیشه و تلاش کافی، در فکر ادای دین بود.
- ⊗ قرض آتا و نتای دیر (quarz ātuo natāi dire) [وفسی^۲] برگردان: قرض آمد و نیامد دارد. مراد این است که قرض گرفتن گاهی برای انسان سودمند و گاهی زیانبار است، پس باید از آن اجتناب کرد.
- ⊗ قرض از دادن کم می شود، راه از رفتن. (هزاره‌ای)
- ⊗ قرضتینا چه منتینا؟ یا: قرض را به قرض چه منت؟
- ⊗ قرض بغداد است. به نقل از دهخدا، در میان فارسی گویان ایران و هند مشهور بوده که استقراض از سوداگران بغدادی، بسیار بد و نامطلوب است، طوریکه از مدیون تعهد مکتوب می گرفتند که اگر به وعده نپردازند، دو برابر دهند. نظم: راضی شده ام به قرض اگر هم باشد / می دانم اگرچه قرض بغداد بد است / (محمدقلی سلیم) [آندراج].
- ⊗ قرض بی وجه، چو افتاد، بلا می باشد (سعید اشرف).

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۳۹۹

۲- زبان و فسی یکی از لهجه‌های قدیم پارسی باستان و شاخه‌ای از تاتی» می‌نامند. (دهگان ابراهیم، فقه اللغه، ص ۲۳۵)



❖ قرض تو نمیدی، اقلن حرفشو بزن.

❖ قرضت را بده، بارت را سبک کن.

❖ قرض خانه ساختن را خدا می دهد. شاید دلیل این نظر چنین باشد که فعالیت

شخص برای پرداخت وام خویش بیش از حد معمول می شود.^۱

❖ قرض خوشبختی، به لرزش نمی ارزد یا: قرض کردن به لرز کردنش نمی ارزد.

❖ قرض دو خانه آبادان دارد. یا: قرض، دو خانه را آباد نگه می دارد. ثواب قرض

دادن دو برابر بخشش و تصدق است و مبنای بر همین نکته است که در هر استقراضی دو

مرتبه دعای: "خانه آبادان" گفته می شود یکی در وقت گرفتن قرض که مدیون دعای

مزبور را در حق داین می کند، دیگر وقت ادای قرض که دائن به مدیون "خانه آبادان"

می گوید.^۲ مانند آن: نسبه فروش دو مرتبه پلو می خورد.

❖ قرض را امروز بده فردا بگیر.

❖ قرض، روز بد می طلبه (شهر بابکی) در مذمت قرض گرفتن^۳

❖ قرضم صد و سی باشه، زخم مجلسی باشه.

❖ قرض عروسی را خدا می دهد این مثل نشان می دهد که پدران ما تا چه اندازه به

زیادی نسل و نگرهبانی مبانی فضائل اخلاقی فرزندان خویش پایبند بوده اند که زناشویی را

حتی با پول قرضی نیز تجویز می کردند.^۴

❖ قرض عمر آدم را کوتاه می کند. مأخذ این مثل، حدیث زیر از امام جعفر صادق

علیه السلام است که: "خَفَّفُوا الدَّيْنَ، فَإِنَّ فِي خَفِّهِ الدَّيْنَ زِيَادَةَ الْعُمْرِ". کمتر وام بگیرید که

کم قرض داشتن، عمر را زیاد می کند.^۵

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۴۲۹

۲- بهمنیار، ۱۳۶۱، ۴۲۳

۳- حسینی موسی، ۱۳۸۷، ۴۱۰

۴- امینی، ۱۳۳۹، ۴۳۰

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۴۱



قرض قرض می آورد.

قرض قرض نمی ده (شهر بابکی) در منع فرد، زمانی که قصد دارد به مقروضی پول قرض دهد (!)

قرض کردن به لرز زدن برای پس دادن آن نمی ارزد.

قرض کن، زن کن. قرضت ادا زنت به جا. یا: قرض کن زن کن قرضت می رود زن می ماند. یا: پول قرض کن ازدواج کن، قرض را می دهی زن را داری. (نهایندی) در لزوم ازدواج کردن مرد جوان تمثل می کنند حتی اگر این کار با مقروض شدن میسر شود چرا که قرض خود را به هر حال تأدیه خواهد کرد و زنش برای او باقی خواهد ماند.^۲

قرض که رسید به صد تومان^۳ هر شب بخور قیمه (مرغ و) پلو یا: قرض رسیده به دو بیست، بخور که گرفتنی نیست. یا: بدهی که رسید به صد و بیست، بخور که دیگر پس دادنی نیست. (زرقانی) یا: قرض که از تو من گذشت هر شب پلو (خوسفی) اشخاصی که وام بسیار دارند و باز ناگزیر از وام گرفتن برای امرار معاش خود هستند این مثل را غالباً و بر سیل مزاح به کار می برند.^۴ اکنون که کار از کار گذشته از هر چی می توانیم خرج کنیم به دیگر سخن می توان با خیال راحت به شیوه مرضیه ی قرض گرفتن و شاهانه زیستن ادامه داد.^۵ بعضی ضرب المثل ها خود توجه به عواقب و فرجام کارها را می رساند به این معنا که هر کس باید عواقب و نتایج اعمال خویش را مدنظر داشته باشد. هر کس به اندازه ای مقروض شود که استطاعت پرداختن قروض خود را نداشته باشد در استقراض جدید، در

۱- حسینی موسی، ۱۳۸۷، ۴۱۰

۲- شاملو، ۱۳۸۰، ج ۷، ۱۲۲۱ (۵۱۲۲)

۳- ۱۰۰ تومن در سابق ایام که پول به ارزانی و فراوانی امروز نبود، مبلغ هنگفتی شمرده میشد (بهمنیار، ۱۳۶۱، ۴۲۳)

۴- امینی، ۱۳۳۹، ۴۳۰

۵- شاملو، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ۶۴۸ (۲۸۵۲)

۶- ناصری، ۱۳۸۶، ۱۶۴

خرج کردن بی ملاحظه و نا پروای مال مردم، جری و متهور و جسور شده و به جای قناعت و صرفه‌جویی، عیاشی و کامرانی و اسراف می‌کند.^۱

❖ قرض که نداری برو به پشت بخواب. یا: ضامن کسی نشو (نباش) [و] شب راحت (آسوده) بخواب یا: قرض نده، شب راحت (آسوده) بخواب. کنایاتی است از آسودگی آدمی که وامدار کسی نیست. چون بدهکاری سبب پریشان‌خاطری و آشفتگی خواب و خیال است.^۲ در اینجا "به پشت خوابیدن" کنایه از آسودگی و فراغت و بی‌خیالی است.^۳

❖ قرض مقرض محبت است. قرض دادن و گرفتن غالباً بین بدهکار و بستانکار ایجاد جدال می‌کند و در نتیجه منتهی به قطع رشته‌های محبت و دوستی می‌شود.^۴ مانند: سودای نقد مشک‌واری بوی می‌دهد. (افغانی) مأخذ مثل اخیر: "درخت نسیه را بر کن که بیخ‌اش خشک می‌آید." که از سودای نقد آنقدر بوی مشک می‌آید.^۵ مانند: نقد، بوی گل می‌دهد. یا: دوستی نسیه نباشد.^۶

❖ قرض وسیله خداست.

❖ قول داده گرو می‌خواهد. درباره مردمان سخت معامله و بی‌انصاف گویند که مانند رباخواران که در برابر وعده پول و قرض دادن مطالبه گرو از طرف نمایند.^۷

❖ قولش با بول‌اش یکی است کمتر ارزشی به قول حرف خود قائل نیست.^۸ به تازی: سواء قوله و بوله. به ترکی: قولنن بولی بیردور نظم: می‌نخواهی جهان، و لیک به قول / ای همه قول تو نجس چون بول (سنایی)^۹

۱- بهمنیار، ۱۳۶۱، ۴۲۳

۲- شاملو، ۱۳۷۸، ج ۵، ۱۷۵۶ (۶۵۵۴)

۳- بهمنیار، ۱۳۶۱، ۴۲۳

۴- امینی، ۱۳۳۹، ۴۳۰

۵- مقتدری، ۱۳۳۸، ۱۴۲ و ۱۴۳

۶- برای خواندن داستان این مثل ر. ش. به: خضرائی، ۱۳۸۲، ۱۱۲۰

۷- بهمنیار، ۱۳۶۱، ۴۲۸

۸- همان

۹- فراهانی، ۱۳۷۸، ۴۹۳



❖ قول مرد اسکناس است. قول مردان را می‌شود همچون وجه نقد پذیرفت^۱ مانند آن: قول مردان جان دارد (منسوب به پوریای ولی) یا: مرد است و قولش یا: قول مرد یکی است.

❖ کتاب گفته است مرا به کس نده اگر دادند واپس نده.

❖ کره داده و شتر می‌خواد. یا: آب داده و گلاب می‌خواد^۲ یا: کره داده و شتر می‌خواهد. وقتی طلبکار با مطالبه مالی افزون بر مبلغ طلب، بستانکار را می‌آزرد.

❖ کسی که بدهکار نیست با طلبکار سر و کاری ندارد (لکی)

❖ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ: همچنانکه قرض بدهی به تو قرض داده می‌شود. این ضرب‌المثل معروف و رایج عربی برگرفته از سخن کوتاه امام جعفر صادق علیه السلام است: "أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمَا تَدِينُ تُدَانُ، وَ كَمَا تَعْمَلُ كَذَلِكَ تُجْزَى، مَنْ يَصْنَعِ الْمَعْرُوفَ إِلَى أَمْرِئِ السَّوِّءِ يُجْزَى شَرًّا"^۳

❖ که زور داشت که زور نگفت؟ / که پول داشت که ربا نخورد؟ (هزاره ای)

❖ کهن جامه‌ی خویش پیراستن / به از جامه‌ی عاریت خواستن (سعدی)

❖ کودک‌ان ناشتا پدر مدیون / مخور این نان و آش، خون خور خون (اوحدی)

❖ کی داد بگو با کس گردون چک پایندان / از بهر درنگ کش جاوید درین

گیتی (ادیب)

❖ گازر نکند به مزد تعجیل زیرا که گرو به دست دارد یا: گرو در دست (پیش یا

نزد) گازر است یا: گازر گروی خویش به دکان دارد.

❖ گر تضرع کنی اگر فریاد / جوجه را گریه پس نخواهد داد.

۱- شاملو، ۱۳۷۹، ج ۲، ۴۸۳ (۲۰۴۱)

۲- برگرفته از بیت زیر از احسان مشهدی است: " فریب تربیت باغبان مخور ای گل / که آب می‌دهد اما گلاب می‌خواهد." (دهگان، ۴۱۲)

۳- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۴، ص ۴۱۲، ح ۲۶، طبع مؤسسة الوفاء؛ قصص الأنبياء، قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی، ج ۱، ص ۱۶۲



❖ گرفتن خوبی، دارد و پس دادن بدی. یا: گرفتن خوب است و پس دادن بد.

❖ گرو خر را از گله‌ی گاو می‌گیری (لری)

❖ گرو که داند بردن به بازی از لجلاج^۱

❖ گرو گازر از ناظر می‌کشد. (زرقانی)

❖ گوشتمان زیر (تنگ، لای) دندان‌ش است (کرمانی، شیرازی، گلبافی، اصفهانی،

زرقانی، قمی) گرو با ارزشی از من دارد.

❖ لوله‌نگ به جای آفتابه‌ی مسی به کار برده می‌شود، تقصیر با کسی است که آن را

گرو گذاشته. (آذری)

❖ لیره په ریش م ترسین، مرد په وام (lēfah a pa rēš ma-tors-ēñ mard a pa

wām) شتر نر را از زخم نترسان و مرد را از قرض گرفتن. (بلوچی)

❖ مادرت را بده به گرو، خودت بنشین به گریه. (بیرجندی)

❖ مرد آزاده به گیتی نکند میل دو چیز / تا وجودش به همه عمر سلامت باشد / زن

نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند / وام نستاند اگر وعده قیامت باشد (حکیم روحانی یا

خاقانی؟)

❖ مرده از جوع به که زنده به قرض این مثل مصرعی از مکتبی است که بیت بعد آن

نیز مثل سیار است: "هرچه داری به قرض ده بالفرض / مرده از جوع به که زنده به قرض //

گر شود مرد ره به چاه دچار / به که گردد به قرض خواه دچار"^۲

❖ مریض از شب می‌ترسد و بدهکار از روز (تهرانی)

❖ مشتری! داد مزن شهر نظام است اینجا / صحبت از نقد بکن نسیه حرام است اینجا.

❖ مشربه [به] گرو رفت یا: مطهره (مطهره سلمان) به گرو رفته.

❖ معیار دوستان دغل روز حاجت است / قرضی برای تجربه از دوستان طلب

۱- به نقل از آندراج، لجلاج شطرنج بازی معروف و ندیم یکی از خلفای بنی عباس بوده چنانکه در تاریخ ابن خلکان

آمده و در عربی به صولی مشهور است، عوام وی را لیلج گویند (دهخدا)

۲- مکتبی، دیوان، ۳، ۱۵۲۳



❖ مفلس در امان خداست. این مثل را اغلب به صورت عربی و قاعده فقهی آن :
"المفلسُ فی امانِ اللّهِ" به کار می‌برند^۱ که برگرفته از سخن امام باقر علیه السلام: "... یا
بُنَى! مَنْ اسْتَدَانَ دینَا وَ نَوَى قَضَاءَهُ فَهُوَ فی امانِ اللّهِ حَتّٰی یَقْضِیَهُ"^۲ در عرف فقها، مفلس
کسی است که بدهی وی از داراییش افزون باشد و حاکم او را از تصرف در اموالش باز
داشته باشد در امان خداست یعنی اینکه هیچ کیفری علیه وی وجود ندارد. و بایستی تا
وقت تمکن به او فرصت داد.^۳

❖ مکن وعده هر آن چیز که آن نتوانی . یا بکن آنکه شب و روز همی وعده دهی /
یا (منوچهری)^۴ مانند: این سخن امام علی علیه السلام: "لَا تَعِدَنَّ اَخَاكَ وَعَدَا لَیْسَ فی
یَدِکَ وَفَاؤُهُ"^۵؛ برگردان: به برادرت وعده ای نده که وفا کردن به آن در توان تو نیست.^۶
❖ مگر راه قرض داری (بیرجندی) و یا: مگر راه قرض داری و بدهکاری (سرخه ای،
قمی)

❖ من که نمی خواهم بدهم بگو هزار تومان. مانند: بدهکاری که نمی خواهد بدهی
خود را بپردازد چه یک تومن چه هزار تومان مانند: بدهکاری که نمی خواهد بدهی تو را
بدهد تو بگو هزار تومان . برای چنین بدهکاری کم و زیاد مبلغ تفاوتی ندارد.^۷

❖ من ندهم گر تو توانی بگیر (پیر بوداق)

❖ موجود را به مفقود و یافته را به نایافته مفروش.

❖ می دهد که نمی کند حاضر است بدهد که نکند.

۱- امینی، ۱۳۳۹، ۵۷۲

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۹۴

۳- بیات، ۱۳۷۱، ۳۹

۴- دهخدا، ۱۳۵۷، ج ۴، ۱۷۲۳

۵- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۵۰.

۶- موسوی، ۱۳۸۷، ۱۹۶

۷- خضرائی، ۱۳۸۲، ۱۷۹



◉ نان مرد در شکم مرد قرض است مانند: ضیافت پای پس هم دارد.^۱

◉ نداری از طلب هایت بخور.

◉ نسیه آخرش دعواست. یا: نسیه، آخر به دعوا رسیده. (لطفاً رسیده را بر وزن نسیه

خوانش کنید)

◉ نسیه خور، بسیار خور، بود. یا: نسیه خور، زیاد می خورد یا: نسیه خور، گنده خور

است.

◉ نسیه خور پارسنگ ترازو نمی گیرد یا: نسیه خور از پارسنگ ترازو ایراد نمی گیرد.

چون نسیه خور، خیال دادن مابه ازای کالا را ندارد. بنابراین توجهی به گران و ارزان بودن

قیمت و یا کم و زیاد بودن وزن کالا ندارد.

◉ نفس را وعده دادن به طعام، آسان تر است که بقال را به درم (سعدی)^۲

◉ نقد را از نسیه خیزد نیستی (مولوی)

◉ نقد را نده، نسیه را بگیر. یا: نقد امروز مده نسیه فردا مستان (ابن یمین). یا: امروز

نقد، فردا نسیه. یا: ندهد نقد را، به نسیه کسی. یا: نقد خود را به دست کس مسپار / که

پشیمان شوی در آخر کار (اوحدی). یا: نقدی به امید نسیه در باخته ایم (سنایی) یا: نقد

موجود، به؛ که نسیه موعود. یا: نقدی، به هزار نسیه، بهتر (خوش تر) باشد (خیام) یا: نقد

امروز را مده از دست (ابن یمین) نقد امروز غنیمت شمر از دست مده (عبید). یا: یک سیلی

نقد به از صد تومان نسیه. یا: سیلی (سرکه) نقد به (بهرتر) از حلوای نسیه است یا: گنجشکی

به نقد به که طاووسی به نسیه مأخذ: گنجشک نقد به از طاووس نسیه (قابوس نامه) مانند:

گنجشک به دست، به که بازی به هوا. یا: شش نقد به از دنبه نسیه. یا: جگر ک نقد بهتر از

دنبه فردا. نظم: به نسیه مده نقد اگر چند نیز / به خرما بود وعده و نقد خار (ناصر خسرو)

◉ نقد دید و خندید.



❖ نقدی چونین به کیسه مفلس کم اوفتد یا: نقد چنین کم اوفتد خاصه به دست مفلسی (سعدی)

❖ ننگ است فزون گرفتن و کم دادن.

❖ وام چنان کن که توان باز داد (هاتف خلوت به من آواز داد... - نظامی^۱)

❖ وام دم را محکم می کند.

❖ وام گیر تا [از تو] وانگیرد (وانگیرند).

❖ وقت گرفتن نادعلی ست، وقت پس دادن مظهرالعجایب. یا: وقت گرفتن همه نادعلی هستند وقت پس دادن همه مظهرالعجایب. یا: عوض نادعلی مظهرالعجایب تحویل می دهید. "تلمیحی بر گرفته از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ احد: "نادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَابِ"؛^۲ (برگردان: علی، مظهر شکفتیها، را صدا کن تا در سختیها او را یاور خویش یابی.) این مَثَل درباره کسانی به کار می رود که وقت قرض یا امانت خواستن با شفیع آوردن پیشوایان، قسم یاد می کنند که آن را به موقع و در زمان مقرر باز می گردانند ولی به قول خود عمل نمی کنند. و به استرداد آنچه از دیگران به امانت یا عاریت یا به وام گرفته اند، رغبت نشان نمی دهند^۳ مانند: خوردن خوبی دارد، پس دادن بدی. مانند آن: گرفتن وام مشکل گشاست، پس دادن آن دردسر

❖ هر بدهکاری هزارتا دعاگو دارد یا: بدهکار باش تا هزارتا دعاگو داشته باشی یا:

آدم بدهکار هزار (صد) تا مدافع دارد.

❖ هر جا که کمان گرو است، پیکان گرو است.

❖ هر که یک پول طلبکار است دو پول بستاند.

❖ هزار تومان طلب، جواب یک تومان بدهی را نمی دهد یا: هزار تومان طلبکاری

جواب یک تومان (یک قران) بدهی را نمی دهد.

۱- نظامی، دیوان، ۴، ۱۸۸۱

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۲۸۰.

۳- موسوی، ۱۳۸۷، ۲۰۸ (اقتباس از کتاب کوچه شاملو، ج ۷، حرف پ، ص ۴۷۳).



هفت و هزارش گرو است. (گلپایگانی)

هیچ بده را به هیچ بستان، کاری نیست. مانند: این دوزار کاری به چهار عباسی ندارد.^۱ آوردن این ضرب المثل در دو مورد مصداق پیدا می‌کند: یکی وقتی کسی مبلغی حال به کسی بدهکار است و از همان شخص طلبی موجدل دارد و می‌خواهد که بدهی حال را با طلب آینده خود تهاتر کند. و دیگر: وقتی که کسی بخواهد بدهی خود را به طلبکارش (ثالث) حواله دهد.^۲ در کتاب کوچه در برابر این مثل آمده است: " غالباً انگیزه اختلافات و کشمکش‌ها، روابط مالی است"^۳ (!)

یک جان تو طلبکاری و یک بوسه بدهکار.

یکی گفت می‌گیرمش، گفتند مگر جاپایش را بگیری.

برخی از منابع:

الف - کتابها و مقالات:

۱. آرزو سراج‌الدین (۱۹۹۱)، مثمر، به تصحیح ریحانه خاتون، پاکستان: بی‌جا.
۲. احمدی مرتضی (۱۳۸۶)، فرهنگ پرو بچه‌های ترون، تهران، انتشارات هیلا
۳. آزاد ارمکی، تقی؛ ترکارانی، مجتبی؛ حق‌ندری، ایرج (۱۳۹۲)، "تحلیل کیفی نگرش توسعه‌ای در ادبیات عامیانه: با تأکید بر ضرب المثل‌های لری، جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ش ۱، زمستان ۱۳۹۲، صص ۹ - ۳۴.
۴. ازعلی، افسانه (۱۴۰۰)، مطالعات ادبیات، بازتاب ادبیات عامه با محوریت کنایات و ضرب المثل‌های عامه در رمان شرح زندگانی من، عرفان و فلسفه زمستان ۱۴۰۰، دوره ۷، ش ۴، صص ۶۰ - ۷۳.

۱- "دوزار" مخفف دو هزار دینار و برابر دو قران، و قران واحد پول قدیمی ایران بوده که بعدها به نام ریال شد. هر

قران برابر ۲۰ شاهی و "چهار عباسی" برابر چهار پنجم قران یعنی ۱۶ شاهی بود. (خضرائی، ۱۳۸۲، ۱۷۹)

۲- خضرائی، ۱۳۸۲، ۱۷۹

۳- شاملو، ۱۳۷۸، ج ۴، ۹۱۴ (۳۰۲۰)



۵. اسدی دکتر سیف الله، (۱۳۹۰)، گلچینی از ضرب المثل های جهان، چاپ ششم، انتشارات اشجع.
۶. اقتداری، احمد (۱۳۵۷)، کشته خویش (پنجاه مقاله)، تهران: انتشارات توس
۷. اکرامی دکتر محمود (۱۳۸۵)، مردم شناسی اصطلاحات خودمانی، چاپ دوم، مشهد، نشر ایوار،
۸. امینی امیر قلی (۱۳۳۹)، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، چاپ اول، تهران: موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
۹. انوری دکتر حسن (۱۳۸۴) - فرهنگ امثال سخن، ۲ جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۱۰. انوری، حسن (۱۳۸۳)، فرهنگ کنایات ج ۱، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۱۱. بقایی ناصر (۱۳۸۱)، امثال فارسی در گویش کرمان، کرمان، مرکز کرمان شناسی.
۱۲. بهمنیار استاد احمد، (۱۳۶۱) داستان نامه بهمنیاری، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. بیات، سعید رضا (۱۳۷۱)، "کاوشی در امثال و حکم «فقهی - حقوقی»"، کیهان فرهنگی خرداد ۱۳۷۱ - شماره ۸۴ صص ۳۷ - ۳۹.
۱۴. پرچی حبیب الله (۱۳۸۲)، پس کوچه های فرهنگ، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ ماهرخ
۱۵. پوهیالی کامله (۱۳۶۱)؛ ضرب المثل ها: ادامه یی از: فولکلور چیست، فرهنگ مردم، سال چهارم، میزان و عقرب ۱۳۶۱ - شماره ۶، صص ۹۸ - ۱۱۴.
۱۶. ثروت، منصور و اثرابی نژاد، رضا (۱۳۷۷) فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، چاپ اول (ویرایش دوم)، تهران: انتشارات سخن.
۱۷. جعفری شهری (شهری باف) [۱۳۷۰]، قند و نمک - ضرب المثل های تهرانی، چاپ اول، تهران: انتشارات اسماعیلیان.



۱۸. جعفری، یونس (۱۳۷۸)، ضرب المثل‌ها و اصطلاح‌های فارسی رایج در هند (تکمله امثال و حکم دهخدا)، نامه پارسی سال ۴، ش. ۱ صص ۵-۶۰.
۱۹. جمال زاده محمدعلی (۱۳۴۱)، فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
۲۰. جمشیدی پور یوسف (۱۳۴۷)، فرهنگ امثال فارسی، تهران، کتاب‌فروشی فروغی.
- ۲۱.
۲۲. جهان‌دیده، عبدالغفور (۱۳۹۷)، نمادپردازی حیوانات در اصطلاحات و مثل‌های بلوچی، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، زمستان ۱۳۹۷، شماره ۲۲.
۲۳. حسین شاه متخلص به حقیقت، (۱۳۷۹) خزینه الامثال (ترجمه منتخب مجمع الامثال)، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ اول دانشگاه تهران.
۲۴. حسینی موسی، زهرا (۱۳۸۷)، ضرب المثل‌های شهر بابک، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
۲۵. حسیم سلیمان، (۱۳۳۴) امثال فارسی و انگلیسی، تهران، کتاب‌فروشی یهودا بروخیم،
۲۶. خاوری محمدجواد (۱۳۷۹)، امثال و حکم مردم هزاره، مشهد: نشر عرفان.
۲۷. خدیش (ایرج) حسین، (۱۳۸۶) مثل‌ها، کنایه‌ها اصطلاحات و شاعران، چاپ اول، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
۲۸. خدیش (ایرج) حسین، (۱۳۸۵) مثل‌ها، فرهنگ مردم شیراز، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
۲۹. خضرائی امین (واله)، (۱۳۸۲) فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی، چاپ اول، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
۳۰. الخُوَارِزْمِي، أبو بكر - محمد بن العباس (۱۴۲۴ هـ - ۲۰۱۰ م)، الأمثال المولدة، ج ۱، ابوظبی، المجمع الثقافی.
۳۱. دهخدا علی اکبر، (۱۳۵۷) امثال و حکم، ۴ جلد، چاپ چهارم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر،



۳۲. دهگان بهمن، (۱۳۸۲) فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۳۳. ذوالفقاری دکتر حسن، (۱۳۸۸) فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، ۲ ج، انتشارات معین.

۳۴. رجب زاده دکتر هاشم، (۱۳۷۶)، برخی از مثل‌ها و تعبیرات فارسی (ادبی و عامیانه)، چاپ دوم، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

۳۵. شاملو احمد، (۱۳۵۷-۱۳۷۲)، کتاب کوچه (جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی)، با همکاری آیدا سرکیسیان، تهران، انتشارات مازیار.

۳۶. شعبانی، بهرام (۱۳۹۹)، بررسی تحلیلی آموزه‌های تعلیمی در ضرب‌المثل‌های لهجه جهرمی، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، زمستان ۱۳۹۹، سال ۶، ش ۴، صص ۶۷ - ۹۱

۳۷. شکور زاده دکتر ابراهیم، (۱۳۷۲) ده هزار مثل فارسی، چاپ اول، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

۳۸. شکیبی گیلانی دکتر جامی و حق‌شناس لاری علی‌محمد و معزی قاجار پدram (۱۳۶۶) پند و داستان یاب، چاپ اول، تهران: نشویل.

۳۹. شهرانی دکتر عنایت الله (۱۳۸۷)، ضرب‌المثل‌های دری افغانستان، چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۴۰. شهری (شهری باف) جعفری، (۱۳۷۰) قند و نمک (ضرب‌المثل‌های تهرانی)، چاپ اول، تهران: انتشارات اسماعیلیان.

۴۱. صدوری افشار، غلامحسین (۱۳۸۸)، فرهنگ زبانزدهای فارسی، تهران، انتشارات مازیار.

۴۲. عزیزی‌فر، امیرعباس (۱۳۹۲)، "زیبایی شناسی ضرب‌المثل‌های گردی ایلامی از دیدگاه علم بیان"، دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال ۱، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۰۹-۱۲۸

۴۳. عظیمی صادق (۱۳۸۲)، فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل.
۴۴. عفیفی دکتر رحیم، (۱۳۷۱) مثلها و حکمتها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، سروش
۴۵. فتاحی قاضی، قادر (۱۳۶۴)، امثال و حکم گردی، تبریز: دانشگاه تبریز
۴۶. فقهی عبدالحسین و رضایی ابوالفضل (۱۳۸۹)، فرهنگ جامع مثلها و حکمتها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۷. فراهانی علی اکبر بن علی (۱۳۷۸)، نامه داستان، یا، امثال و حکم (نام کامل نویسنده: علی اکبر بن ابی القاسم بن عیسی بن حسن الحسینی)، تصحیح و تحشیه و تحقیق رحیم چاوش اکبری یسنای تبریزی، چاپ اول، تهران، انتشارات مستوفی.
۴۸. مستوفی، عبدالله (۱۳۶۰)، شرح زندگانی من، ۳ ج، تهران: انتشارات زوآر
۴۹. مظفری، مسلم؛ رستمی ابوسعیدی، علی اصغر (۱۳۹۷)، بررسی ضرب المثل های ادبیات محلی شهرستان جیرفت، ادبیات و زبان های محلی ایران زمین، زمستان ۱۳۹۷، سال ۸، ش ۴، صص ۱۲۹ - ۱۴۹
۵۰. مقتدری، محمد تقی (۱۳۳۸)، ضرب المثل های فارسی در افغانستان: فرهنگ ایران زمین، ج. هفتم.
۵۱. موسوی سید محسن (۱۳۸۷)، ماه در آب (مثل های فارسی در آینه حدیث)، چاپ دوم، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.
۵۲. میدانی، ابوالفضل (۱۹۸۷)، مجمع الامثال، به اهتمام محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالجلیل.
۵۳. ناصری، اکرم (۱۳۸۶) گزیده ای از ضرب المثل های خراسان جنوبی (بر مبنای لهجه خوسفی)، نشریه مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، ش ۴، صص ۱۳۴ - ۱۶۶
۵۴. نجفی ابوالحسن (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی عامیانه، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر.



۵۵. هاشمی، زینب السادات؛ محمودی، مریم (۱۳۹۵)؛ "نگاهی به ضرب المثل های شهرستان داراب"، ادبیات و زبان های محلی ایران زمین پاییز، سال ششم - شماره ۳ صص ۹۱ تا ۱۰۶

۵۶. هبله رودی محمدعلی (۱۳۹۰)، جامع التمثیل، تصحیح: دکتر حسن ذوالفقاری، تهران: انتشارات معین.

۵۷. هدایت، صادق (۱۳۴۲)، نیرنگستان، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
ب - اینترنت

۵۸. تارنمای ایلام، مقاله: ضرب المثل های کردی ایلام به نشانی زیر:

(<http://ilam1392.blogfa.com/post/20>)

۵۹. حیدرلو صفر، ضرب المثل های وفسی و عبارات و اصطلاحات رایج بین مردم وفس، تارنمای: تات وفس

<http://taatvafs.blogfa.com/post/269>

۶۰. تارنمای روستاهای ایران - iranvillage.ir

۶۱. قاسمیان نسب منصور مقاله: خورنگان و ضرب المثل های قدیم آن در تارنمای خورنگان و خورگان

۶۲. ضیائی سید احمد علی، تارنمای "مثل و عسل"